

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح خطبه صديقه كبرى، فاطمه زهراء، سلام الله عليها (12)
و ايام سوگواری آن مظلومه شهیده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ 11-06-1430؛ 14-03-1388؛ 04-06-2009

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (42:23)
(الشورى)

(بگو نمی‌خواهم از شما بر آن مزدی مگر دوستی در خویشان را، و کسی که کسب کند خوبی را، می‌افزایم مر او را در آن خوبی، به درستی که خدا غفور شکور است)

ثُمَّ التفتت إلى أهل المجلس وقالت:

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَنَهِيهِ وَحَمَلَةُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ، وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَبَلَاغُوهُ إِلَى الْأَمَمِ، وَرَعْمَتُمْ حَقٌّ لَكُمْ (و زعيم حق له فيكم)، [اللَّهُ فِيكُمْ] عَهْدٌ قَدَمَةٌ إِلَيْكُمْ، وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ، كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرَّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُوَدٌّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ (اسْمَاعُهُ). بِهِ تَنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَعِزَانِمَةُ الْمُفَسَّرَةُ، وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ، وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَبِرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخْصَةُ الْمُؤَهَّبَةِ، وَشَرَايِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

آنگاه، روی سوی اهل مجلس کرد، و فرمود:

شما ای بندگان خدا! مخاطبان امر و نهی او هستید، و حاملان دین و وحی او و امانت دارندگان حق بر خودتان، و رسانندگان آن به امت‌ها. و گمان کردید این حق است برای شما (پیشوای حق برای او در میان شماست)، خدا را در شما عهدی است که پیش فرستاد سوی شما، و بازمانده‌ای است که بر شما به خلافت و نیابت خود برگزیده است، و آن کتاب ناطق خداست، و قرآن صادق، نور درخشان، و چراغ تابناک است، بصیرت‌هایش روشن است، اسرارش آشکار، و ظواهرش جلومگر، پیروانش مورد غبطه دیگران، و راهبر است پیروانش را سوی رضوان، و گوش دادنش موجب رهایی. به وسیله آن دست یافته می‌شود حجت‌های روشن خدا، و دستورات محکم آن تفسیر شده، و حرام‌هایش برحذر داده شده، دلایلش درخشان، و براهینش کافی، فضیلت‌هایش مستحب، رخصت‌هایش موهبت، و شرایعش مکتوب.

1. **مُودٌّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ (اسْمَاعُهُ):** و گوش دادنش (تلاوتش) موجب رهایی. استماع (تلاوت) آن موجب نجات از هلاکت و خذلان می‌باشد.

"وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" (7:204 الأعراف) (و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید، امید که بر شما رحمت آید). گفته اند که "انصات" سکوت توأم با استماع است.
و در کشف الأسرار و عدة الأبرار در ذیل این آیه کریمه چنین آورده است:

سماع حقیقت استماع قرآن است، و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح قالب [را] دهد. سماع چشمه‌ای است که از میان دل برجوشد، و تربیت او از عین صدق است، و صدق مر سماع را چنان است که جرم آفتاب مر شعاع را، و تا ظلمات بشریت از پیش دل برنخیزد، حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحراء سینه مرد تجلی کند. و بدان که سماع بر دو ضرب است: سماع عوام دیگر است و سماع خواص دیگر. حظ عوام از سماع صوت است و نغمت آن، و حظ خواص از سماع لطیفه‌ایست میان صوت و معنی و اشارت آن. عوام سماع کنند بگوش سر و آلت تمییز و حرکت طباع، تا از غم برهند، و از شغل بیاسایند. خواص سماع کنند بنفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لا جرم بار آورد ایشان را نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جاودانی. و گفته‌اند: حقیقت سماع یادگار نداء قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که: "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" بسمع بندگان پیوست، و ذوق آن به جان ایشان رسید. ندایی که مستودع آن در جهان است، و مستقر آن در جان است. آنچه شاهد است نشان است، و آنچه عبارت است عنوان است. آنچه در خبر گمان است، در وجود عیان است، هفت اندام رهی بنده دوست نیوشان است، نداء دوست نه اکنونی است که جاودان است.

چه آن کلام خداست و آنچه را رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، گفته است در حقیقت کلام خداست، چنانچه خدای سبحان فرمود، "وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ" (9:6 التوبة) (و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مکان امنش برسان، چرا که آنان قومی نادانند).

2. **بِهِ تَنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ:** به وسیله آن دست یافته می‌شود حجت‌های روشن خدا. "حجج" جمع "حجت" می‌باشد. یعنی، به وسیله قرآن کریم، می‌توان به حجت‌ها و دلایل نورانی خدا پی‌برد، و ایمان آورد به او تعالی. این بدان خاطر است که در قرآن کریم حجت‌های فراوانی است. برای مثال، از احتجاجات حضرت ابراهیم، علیه السلام، با قوم خود، چنین یاد فرمود، "وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ" (6:83 الأنعام) (و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست)

- و یا سخن حضرت یوسف، علیه السلام، به هم‌بندان زندانی خود، در اثبات توحید ربوبی "یا صَاحِبِی السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُّتَقَرِّفُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ" (12:39 یوسف) (ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای واحد قهار).
3. وَعَزَائِمُهُ الْمَفْسُورَةُ: و دستورات محکم آن تفسیر شده. مراد از عزائم و واجبات است در مقابل محارم، که در جمله بعد آمده است. یعنی، آنچه را بر شما واجب ساخته است شرح و تفسیر داده است، و جاب ابهام و اِشکالی باقی نگذاشته است. پس، از این حیث تکلیف شما معلوم است.
 4. وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ: و حرام‌هایش بر حذر داده شده. یعنی، آنچه بر شما حرام کرده است، اموری است که هر انسان سلیم النَّفْسِ باید از آن بر حذر باشد، خویشتن را نباید تا مبدا بدانها مبتلا گردد.
 5. وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ: دلایل درخشان. دلایل یا معجزاتش در اصول دین و معارف حق در قرآن کریم آمده است قاطع و خدشه ناپذیر است. و یا توضیحات و دلایلش بر واجبات و محرّمات آشکار و ظاهر و بدون ابهام است، و برای هر کسی قابل فهم است.
 6. وَبِرَاهِنَةِ الْكَافِيَةِ: و براینش کافی. به حدّ کافی براهین و حجت برای هدایت خلق اقامه کرده است، و بیش از آن حجت و برهان خواستن از لجاج و عناد است.
 7. وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ: فضیلت‌هایش مستحب. شاید مراد از فضائل، سنن و امور اخلاقی باشد، که غیر از واجب و حرام می‌باشند، و آنکه طالب تعالی بیشتر است، می‌تواند از روی استحباب بدانها عمل کند و متخلّق شود.
 8. وَرُخْصَةُ الْمَوْهُوبَةِ: رخصت‌هایش موهبت. و رخصت‌ها و آنچه را در آن اجازه داده شده است، یعنی امور مباح، بلکه مکروهات، موهبتی است و لطف و عنایتی از سوی خدای سبحان تا بندگان او حسب طبع و مزاج و ذوق خود از میان آنها آنچه را دوست دارند و می‌پسندند انتخاب کنند.
 9. وَشَرَايِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ: و شرایعش مکتوب. "شرایع" جمع "شریعة"، به معنای آبخور می‌باشد، و گفته شده است که "شرعة" و "شریعت" هر دو یکی است و آن طریقه واضح است و اصل آن به معنی ظهور می‌باشد. مراد از مکتوب بودن شرایع، حتمی و مشخص بودن آنهاست. اگر شرایع را در ردیف فضایل و رخص بگیریم، باید آن را بخشی از احکام بدانیم مانند حدود و دیات، ولی اگر آن را همان آبخور و منهج و راه بدانیم، اعم از آن خواهد بود. خدای تعالی فرمود، "لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً" (5:48 المائدة) (برای هر يك از شما، شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم. و اگر خدا می‌خواست شما را يك امت قرار می‌داد).

II. فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، ...

- پس، خداوند ایمان را موجب پاک‌ی شما از شرك قرار داد، و نماز را موجب دور داشتن شما از تکبر،
1. فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ: پس، خداوند ایمان را موجب پاک‌ی شما از شرك قرار داد. شرك پلیدی است، و ایمان آوردن به وحدانیت خدای سبحان پاکیزگی و طهارت از این نجاست و پلیدی است. "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ" (9:28 التوبة) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حقیقت این است که مشرکان ناپاکند).
 2. وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ: و نماز را موجب دور داشتن شما از تکبر. بدین ترتیب، حقیقت صلات را خشوع و خضوع قرار داد، چنانچه خدای تعالی مومنان را چنین توصیف فرمود، "الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ" (23:2 المؤمنون) (همانهایی که در نمازشان خاشعند)، و هم چنین فرمود، "وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ" (2:45 البقرة) (از صبر و نماز کمک بجوئید، و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع پیشگان). کبر و غرور از خصائص بسیار زشت نفسانی است، با عبودیت سازگار نیست به هیچ وجه. لذا، خدای تعالی نماز را تشریح فرمود تا موجب رهایی از این خصلت زشت شود. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه کریمه سوره مبارکه بقره، چنین می‌فرماید: کلمه استعانت بمعنای طلب کمک است، و این در وقتی صورت می‌گیرد که نیروی انسان به تنهایی نمی‌تواند مهم و یا حادثه‌ای را که پیش آمده بر وفق مصلحت خود بر طرف سازد، و اینکه فرموده: از صبر و نماز برای مهمات و حوادث خود کمک بگیرید، برای اینست که در حقیقت یآوری بجز خدای سبحان نیست، در مهمات یاور انسان مقاومت و خویشتن داری آدمی است، به اینکه استقامت بخرج داده، ارتباط خود را با خدا وصل نموده، از صمیم دل متوجه او شود، و به سوی او روی آورد، و این همان صبر و نماز است، و این دو بهترین وسیله برای پیروزی است، چون صبر هر بلا و یا حادثه عظیمی را کوچک و ناچیز می‌کند، و نماز که اقبال بخدا، و التجاء باو است، روح ایمان را زنده می‌سازد، و بآدمی می‌فهماند: که بجایی تکیه دارد که انهدام پذیر نیست، و به سببی دست زده که پاره شدنی نیست.
- "وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ"، ضمیر "ها" به کلمه "صلاة" بر می‌گردد، و اما اینکه آن را به کلمه "استعانت" که جمله "استعینوا" متضمن آن است بر گردانیم، ظاهراً با جمله "إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ" منافات داشته باشد، برای اینکه خشوع با صبر خیلی نمی‌سازد، و فرق میانه خشوع و خضوع با اینکه معنای تذلل و انکسار در هر دو هست، این است که خضوع مختص به جوارح و اعضای بدنی آدمی است، ولی خشوع مختص به قلب است.
- کشف الأسرار و عدة الأبرار، در ذیل این آیه دوم سوره مبارکه مؤمنون، چنین آورده است:

"الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ" خشوع در نماز گوهری است نفیس، کیمیایی است که هر چه فساد بود باصلاح آرد، تفرقه بجمع بدل کند از قبض باز رهاوند بیسط رساند، سیآت محو کند، حسنات ثبت کند، حجابی است از خلق، حسابی است با حق، در معرکه مرگ مبشر است، در ظلمت گور مونس است، در وحشت لحد انیس است، در عرصه قیامت عدیل است، در وقت عرض شفیع است، از دوزخ ستر و بیهشت دلیل است.

و در ذیل آیه چهل و پنجم سوره مبارکه بقره، چنین گفته است:
"وَإِنهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ" خشوع از شرط نماز است و بنده را نشان نیاز است، و خاشعان اندر نماز ستودگان حقاند و گزیدگان از خلق. قال الله عز و جل قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ و خشوع اندر نماز هم از روی ظاهر است و هم از روی باطن: ظاهر آنست که جوارح خویش بشرط ادب داری و براست و چپ ننگری، اندر حال قیام چشم بموضع سجود داری، و در حال رکوع بر پشت پای، و در حال سجود بر سر بینی، و در حال تشهد در کنار خود. رسول خدا گفت باز نگرستن اندر نماز ابلیس را نصیب دادن است. و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ "ان العبد اذا قام في الصلاة فانما هو بين عيني الرحمن عز و جل، فاذا التفت يقول الله عز و جل ابن آدم الی من تلتفت الی خیر لك منی تلتفت؟ ابن آدم اقبل علی فانا خیر لك ممن تلتفت الیه."

و خشوع باطن ترسکاری دلست از ذکری و فکری یا از سکری و شکری. رسول خدا چون نماز کردی خشوع باطن وی چنان بودی که جوش دل وی همی شنیدند. چنانکه در خیرست و لجوفه ازیز کازیز المرجل من الیکاء روزی بمردی برگذشت که اندر نماز بود و بدست با موی بازی میکرد، رسول گفت (ع) "لو تواضعت قلبه لخشعت جوارحه" اگر این مرد را دل ترسکاری دست وی بنعت خشوع استوارستی.

و در آثار بیارند که علی ع در بعضی از آن حربهای وی تیری بوی رسید چنانکه پیکان اندر استخوان وی بماند جهد بسیار کردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند این پیکان جدا نشود، بزرگان و فرزندان وی گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود، که ما وی را اندر ورد نماز چنان همی بینیم که گویی وی را از این جهان خبر نیست. صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و به نوافل و فضائل نماز ابتدا کرد، مرد معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی اندر نماز بر حال خود بود. چون سلام نماز باز داد گفت درد من آسانتر است. گفتند چنین حالی بر تو رفت و ترا خبر نبود گفت اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من میزنند مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نبود. و این بس عجیب نیست که تنزیل مجید خیر میدهد از زنان مصر که چون زلیخا را بدوستی یوسف ملامت کردند زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند ایشان را بخواند و جایگاهی ساخت و ایشان را بترتیب بنشانند و هر یکی را کاردی بدست راست و ترنجی بدست چپ داد، چنانکه گفت جل و علا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا چون آرام گرفتند، یوسف را آراسته آورد و او را گفت بریشان برگذر اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ برون شو بریشان. چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند در چشم ایشان بزرگ آمد قَلَمًا رَأَيْتُهُ أَكْبَرُ نَهْ، همه دستها ببردند و از مشاهده جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بریدن خود خبر نداشتند.

پس بحقیقت دانیم که مشاهده دل و سر جان علی مر جلال و جمال و عزت و هیبت الله را بیش از مشاهده زنان بیگانه بود مر یوسف مخلوق را پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند اگر علی چنان گردد که گوشت و پوست وی ببرند و از درد آن خبر ندارد عجب نباشد و غریب نبود.

حافظ:

گلبنگ سربلندی بر آسمان توان زد
بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن
قد خمیده ما سهلت نماید اما